

فصلنامه آیین حکمت
سال سوم، بهار 1391، شماره
مسلسل 11

معاد از دیدگاه شیخ اشراقی

تاریخ دریافت: 91/1/29

تاریخ تأیید: 91/3/20

محمدتقی یوسفی*

بر اساس دیدگاه شیخ اشراقی، نفس (نور اسفهد) وجودی صرف و نوری و از سنخ عالم ملکوت است که حیاتی جاودانه دارد. مرگ رهایی از زندان تن و بازگشت به سوی خدا است، سعادت نیل به لذت شهود حق و انوار مجرد و وصول به آنها است و شقاوت نیز گرفتاری در آلام دوری از خدا و گرفتاری در عذاب است.

بر این اساس، انسان‌ها در چند دسته جای می‌گیرند:

دسته اول پاکان و مقربان و اهل سعادت‌اند که به طور مستقیم به عالم نور منتقل می‌شوند. دسته دوم متوسطین و زهاد اهل عمل هستند که آنها نیز اهل سعادت‌اند و به جهت مستنیره عالم برزخ منتقل می‌شوند. دسته سوم اشقیائی هستند که به بخش مظلمه عالم مثال انتقال می‌یابند. معاد جسمانی انسان‌ها نیز به شکل حشر بر صورت‌های مثالی و صور معلقه است که مواعید و معجزات انبیا و اشباح ربانی نیز این گونه است.

واژه‌های کلیدی: نفس، نور اسپهد، علم النفس اشراقی، معاد، عالم

عقل، عالم مثال، عالم برزخ، تناسخ، حشر، سعادت، شقاوت، جاودانگی، مرگ،

* عضو هیأت علمی دانشگاه باقرالعلوم □.

لذت و ألم، تجرد نفس، حدوث نفس.

مقدمه

بحث معاد در آثار شیخ اشراقی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. هرچند مباحث مربوط به آن از چینش منطقی لازم بر خوردار نیست ولی، در مجموع، بحث‌های ارزشمندی از سوی ایشان ارائه شده است. ما در این نوشتار بر آنیم تا به مباحث مذکور در فضای نفس‌شناسی اشراقی چینش منطقی تری داده، دیدگاه ایشان را به صورتی منقح ارائه کنیم.

نفس‌شناسی شیخ اشراقی شامل مباحثی از قبیل ماهیت و هویت نوری و تجردی نفس انسانی، چگونگی پیدایش آن، جایگاه آن در نظام نوری، نحوه بقا و جاودانگی نفس، و در نهایت، سرنوشت نفوس انسانی است، مباحثی که به صورت گسسته در آثار او به چشم می‌خورد و می‌توان نام آن را علم النفس اشراقی گذاشت. به اعتقاد شیخ اشراقی، علم النفس اشراقی مبدأ متافیزیک نوری است، به گونه‌ای که وی نظام نوری خویش را با نفس شروع کرده است، چنان‌که ملاصدرا فلسفه‌اش را با وجود آغاز کرده است.

از نگاه شیخ اشراقی، علم حضوری نفس به خویش دلیل بر آن است که هویتش نوری است، هم‌چنان‌که در سیر صعودی مافوق او نیز همه نوراند تا به نورالانوار برسیم. سپس در سیر نزولی از نورالانوار به نور اقرب و از آن به انوار قاهره طولیه و در ادامه به مثل و انوار قاهره عرضیه، سپس به عالم اشباح و، در نهایت، به انوار اسپهبدیه (نفوس فلکی و انسانی) می‌رسیم که پس از آن ظلمت است. (ر.ک. سهروردی، 1375: 70/1؛ همان: 484/1)

اگر متافیزیک نوری و جهان‌شناسی شیخ اشراقی با علم النفس اشراقی آغاز می‌شود و، در نهایت، جایگاه نفس در این نظام نوری مشخص می‌شود،

سرنوشت نفس و مباحثی از این قبیل که به بحث معاد ارتباط دارد نمی‌تواند بدون توجه به مباحث علم‌النفس اشراقی تبیین شود.

توضیح مطلب اینکه بی‌تردید بررسی معاد بدون نگاه به مباحث نفس امکان ندارد، زیرا یکی از مهم‌ترین عناصر اساسی معادشناسی شناخت نفس به عنوان موجودی است که قرار است از حیات مادی جداشده به حیات دیگر قدم بگذارد که نام آن انتقال را معاد گذاشته‌اند.

ماهیت نفس چیست؟ آیا نفس انسان مادی است یا مجرد؟ آیا نفس امکان بقا دارد؟ اگر پاسخ مثبت باشد، آیا ضرورت بقا دارد یا تنها در حد امکان است؟ پاسخ به این پرسش‌ها برای کسی که دغدغه معادشناسی دارد ضروری است. از این‌رو، فیلسوفان در مباحث معادشناسی از دستاوردهای خود در مباحث علم‌النفس فلسفی به غایت استفاده می‌برند.

شیخ اشراقی نیز با عنایت به این مطلب مباحث علم‌النفس را با دو نگاه مورد توجه قرار داده، زیرا در برخی از کتاب‌هایش، که رویکرد مشائی دارد، مباحث نفس را بر اساس همان مبانی تجزیه و تحلیل می‌نماید ولی در برخی از کتاب‌های فلسفی‌اش مانند حکمة‌الاشراق و تلویحات و در برخی رسائل عرفانی، مانند لغت موران و سفیر سیمرخ، و نیز در آثار رمزی‌اش روش دیگری را در پیش می‌گیرد که همان شناخت نفس بر اساس متافیزیک نوری است که می‌توان نامش را در بخش نفس علم‌النفس اشراقی گذاشت.

1. ماهیت نفس

از دیدگاه شیخ اشراقی، نفس انیت محض و وجود صرف است. وی در یکی از فصول آخر کتاب «تلویحات» تحت عنوان «مرصاد عرشی» به این مسئله اشاره

می‌کند که هویت انسان همان نفس است و نفس ناطقه اینست محض است و انسان خویش را به سبب صورت زاید بر ذات نمی‌شناسد، بلکه با علم حضوری خویشتن را درمی‌یابد؛ هنگامی که انسان به ذات خود نظر می‌کند، خود را جز اینست محض و هستی صرف نمی‌یابد. پس، هویت انسان عین هستی او است، زیرا آنچه غیر وجود است از مشهد حضور و هستی بیرون است. بنابراین، نفس انسان مجرد از ماهیت است. (ر.ک. همان: 115/1)

بر این اساس که شیخ اشراقی نفس انسانی را عاری از ماهیت جنسی و فصلی دانسته، نظام تعریف حدی را درباره آن ناممکن خواهد دانست. از این رو، تعریف نفس از نگاه شیخ اشراقی شکل دیگری پیدا می‌کند. در نتیجه، تعاریف ذکر شده از سوی شیخ اشراقی تنها تعریف به آثار و خصوصیات است که تعریفی رسمی است نه حدی.

نکته دیگر اینکه، چنان‌که در ذیل عنوان پیشین تبیین نمودیم، نفس در حکمت اشراق از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. طبقه‌بندی خاص شیخ اشراقی از موجودات و مراتب هستی موجب شده تا مسئله نفس نزد او با آرای حکمای مشاء در این باب تفاوتی اساسی داشته باشد. از این رو، تعریف نفس به کمال اول برای جسم طبیعی، که منتخب مشائیان است، در آثار اشراقی سه‌روردی به چشم نمی‌خورد، هر چند شیخ اشراقی در آثاری که صبغه مشائی دارد همان تعریف ارسطو را ذکر می‌کند. (همان: 201/4)

وی مراتب مختلف هستی را طبقه‌بندی کرده است و بر اساس آن، اشیائی که نور و ضوء هستند را به دو قسم نور عارض و نور مجرد تقسیم می‌کند (همان: 107/2 و 117)؛ در این میان، نفس فلکی و نفوس ناطقه جزو انوار مجرد

هستند که در پایین‌ترین مرتبه نظام نوری قرار دارند. نفوس ناطقه تدبیر جسم را بر عهده دارند. شیخ اشراقی از حقیقت نفس ناطقه همانند نفوس فلکی تحت عنوان «نور اسفهد» (همان: 147/2) یا «اسپهد ناسوت» (همان: 631/2) نام‌برده است، زیرا اسپهد به معنای «فرمانده سپاه» است و نفس ناطقه همانند فرمانده سپاه وظیفه تدبیر و تصرف در بدن را بر عهده دارد.

1-1. تعریف نفس

در ذیل عنوان پیشین اشاره کردیم که شیخ اشراقی نفس را قابل تعریف نمی‌داند؛ وی برای تبیین و توجیه مدعا از ماهیت نوری نفس بهره می‌برد، زیرا به نظر وی نور قابل تعریف نیست، چرا که چیزی ظاهرتر از نور وجود ندارد تا بتوان آن را حد وسط برای فهم نور قرار داد. (همان: 107/2) نفس نیز دارای ماهیت نوری است. بنابراین، تعریف نفس نیز ناممکن است. تنها تعریفی که می‌توان از آن ارائه کرد تعریف رسمی خواهد بود. شیخ اشراقی با توجه به این نکته نفس را این‌گونه معرفی می‌کند:

إنَّهَا ذات لیس بجرم و لا بجرمیه قائمه لافی محل مدرکة لها التصرف فی

الجرم. (همان: 110/4 و 140/3)

نفس ذاتی است که نه جرم است و جرمانی و نه قائم به محل؛ نفس مُدرک

است و در جرم تصرف می‌کند.

2-1. هویت نوری نفس

به نظر شیخ اشراقی نفس هویت نوری دارد و از عالم ملکوت و از شرق عالم هستی است؛ موطن او عالم ماده نیست بلکه موطنش عالم نور است. از این‌رو، ماهیتش «آنسویی» است. حقیقت نفس حقیقتی خودپیدا است. خودپیدایی (ظهور

برای خود) و خودظهوری هویت ادراکی، هویت حیاتی، هویت نفس به حساب می‌آیند و نور مساوی با خودپیدایی و ظهور است. پس نفس دارای هویت نوری است. (همان: 110/2 - 111؛ نیز ر.ک. همان: 484/1 و 533، و 107/3) شیخ اشراقی وطن اصلی نفس را عالم نور می‌داند که از آن عالم فرود آمده و در چاه ظلمت عالم ماده زندانی شده است و با رهایی از آن به عالم نور باز می‌گردد. (ر.ک. همان: 274/2 - 297)

1-3. تجرد نفس

بی‌تردید، شیخ اشراقی به تجرد نفس باور دارد، زیرا - چنان‌که گذشت - وی نفس را از عالم نور می‌داند، آنهم از جنس نور مجرد و نور محض نه از جنس نور عارض. ایشان نفس را یکی از مصادیق نور لئفسه می‌داند که نور مجرد است. (ر.ک. همان: 110/2) شیخ اشراقی در اثبات تجرد نفس انسانی هم به ادله عقلی توجه کرده، هم به دلایل شهودی^۱ و هم به دلایل نقلی. توضیح مطلب، البته، در این مقال نمی‌گنجد ولی به اجمال می‌توان به عنوان آن اشاره کرد، مانند برهان تعقل کلی، تعقل شیء مطلق، تعقل مفهوم وحدت، (در این سه مورد ر.ک. همان: 47/4) علم حضوری به نفس، اشاره به «أنا» و عدم نقصان نفس با وجود نقصان بدن. (در این دو مورد ر.ک. همان: 85/3)

2. حدود نفس

پیش از این گفتیم که، در نگاه شیخ اشراقی، نفس دارای ماهیت نوری است و از موطنی دیگر است که، در نهایت، باید به همان موطن برگردد. این مدعا ممکن

۱. در حکایت منامیه از زبان ارسطو بسیاری از استدلال‌های تجرد نفس ذکر شده است. (ر.ک. سهروردی، 1555: 33-7/1)

است این معنا را تداعی کند که نفس قدیم است یا دستکم پیش از بدن حادث شده است، زیرا چگونه ممکن است نفوس از عالم و موطنی دیگر باشند ولی پیش از ابدان موجود نباشند؛ پیدا است که نفوس در عالم ملکوت موجودند و با حدوث ابدان به آنها تعلق می‌گیرند و پس از قطع تعلق از ابدان به عالم ملکوت بازمی‌گردند. در ادامه خواهیم دید که به نظر شیخ اشراقی ماهیت مرگ بازگشت به موطن اصلی است. از این رو، می‌توان موطن نفس را پیش از بدن دانست.

هرچند مطلب مذکور به نظر منطقی و بدون نقص می‌آید ولی از نگاه شیخ اشراقی چنین نیست، زیرا وی با وجود اعتقاد به هویت نوری و آنسویی نفس آن را حادث به حدوث بدن می‌داند. (ر.ک. همان: 201/2 و 233؛ نیز ر.ک. همان:

55/3)

اکنون این پرسش به صورت جدی رخ می‌نماید که اگر نفس به حدوث بدن حادث شود و پیدایش او، به طور مستقیم، در عالم ماده و ظلمات باشد، چگونه می‌توان آن را از موطن دیگر دانست و مرگ انسان را بازگشت نفس به همان موطن - که وطن اصلی او است - دانست؟

شیخ اشراقی در پاسخ می‌تواند بگوید: هرچند نفس در اینجا حادث می‌شود و تعلق به بدن دارد ولی به واسطه اینکه هویت نوری دارد از موطن دیگر و از عالم نور است و آفرینش او آفرینشی دیگر و موطنش جای دیگر است. از این رو مرگ رهایی از بدن و بازگشت به موطن اصلی به حساب می‌آید.

ولی ناگفته پیدا است که این پاسخ قانع‌کننده نیست، زیرا فلسفه اشراقی فاقد مبانی لازم برای موجه ساختن چنین ادعایی است. شاید بتوان با مبانی حکمت متعالیه مانند اصالت وجود، و تشکیک مراتب هستی و تنزل هستی در قوس نزول

و تکامل نفس در قوس صعود به پاسخ قانع‌کننده‌تری دست یافت که توضیحش مجال گسترده‌تری می‌طلبد.

3. چگونگی پیدایش نفس انسانی

نفس برزخی که به عالم ماده - اعم از افلاک و عناصر - تعلق می‌گیرند و تدبیر آنها را بر عهده دارند، از عقول عرضیه، که به نام ارباب انواع و ارباب اصنام معروف‌اند، صادر می‌شوند. بنابراین هر نوعی از انواع مادی از رب‌النوع خود صادر می‌شود. به اعتقاد شیخ اشراقی، رب‌النوع انسان حضرت جبرئیل است که از او به روح القدس و روان‌بخش تعبیر می‌کند. (سهروردی، 1375: 201/2) بر این اساس، نفس انسانی با واسطه جبرئیل در ابدان حادث می‌شوند، هم‌چنان‌که نفس فلکی و نفس و صور انواع مادی دیگر از ارباب‌الانواع آنها صادر می‌شوند.

4. بقای نفس

شیخ اشراقی بسان سایر حکمای اسلامی¹ نفوس انسانی را پس از مرگ جاودان می‌داند؛ وی بر آن است که نفس، از طرفی، ماده و محل ندارد تا ضدی داشته باشد که آن را نابود سازد و، از سویی دیگر، مبدأ و خالق نفس موجودی مجرد و دائمی است که به بقای او نفس هم باقی می‌ماند. (ر.ک. همان: 98/3 و 79/1 و 223/2-224؛ نیز ر.ک. همان: 696/1)

وی در دفع این توهم که ممکن است تعلق نفس به بدن سبب شود که زوال

1. شیخ اشراق در «اعتقادات الحکما» نظریه جاودانگی نفس را به حکمای اسلامی نسبت می‌دهد. (ر. ک. سهروردی، 1555: 270/2)

بدن او را زایل کند، بر این نکته تأکید می‌کند که نوع تعلق نفس به بدن ذاتی نیست بلکه عرضی و شوقی است و سبب زوال نفس نمی‌شود. (ر.ک. همان:

98/3)

شیخ اشراقی در آثار خویش ادله فراوانی بر جاودانگی نفس ارائه می‌کند (ر.ک. همان: **98/3** و **79/1** و **333/6-334** و **696/1**) در اینجا تنها به یک برهان (برهان علت فایضه و تجرد نفس) اشاره می‌کنیم: (ر.ک. همان: **79/1**)

م 1) علتی که نفس را افاضه می‌کند عقل مجرد است که زوال‌پذیر نیست؛

م 2) اگر نفس با وجود این که علتش زوال‌ناپذیر است نابود شود، از چند حال

بیرون نیست:

- یا از ذات او است یعنی بقایش محال ذاتی است

- یا مانعی وجود دارد که نمی‌گذارد او باقی باشد (به اصطلاح، مانع مفقود

نیست)

- یا شرطی که برای بقای وجودش نیاز است از بین رفته است.

فرض نخست باطل است، زیرا شیء اقتضای عدم ندارد و اگر ذاتا بقایش

محال می‌بود از ابتدا موجود نمی‌شد.

فرض دوم نیز باطل است، زیرا نفس ضدی ندارد و استدعای ضد هم ندارد و

مانعی که مزاحم آن باشد وجود ندارد، زیرا نفس از محل و مکان مجرد است.

فرض سوم نیز باطل است، زیرا شرطی برای نفس وجود ندارد؛ اگر شرطی در

کار باشد، از چند صورت بیرون نیست:

أ. شرط مذکور اگر جوهر دیگری به جز جوهر افاضه‌کننده وجود نفس باشد،

از عدم او عدم نفس لازم نمی‌آید، زیرا علت مفیض نفس نیست؛

ب. اگر شرط مذکور عرضی باشد که قائم به دیگری است، به طریق اولی از عدمش عدم نفس لازم نمی‌آید؛

ج. اگر شرط مذکور عرضی باشد که قائم به خود نفس باشد، در این صورت اعراضش تنها امور ادراکی و افعال و انفعالاتی خواهد بود که به بدن تعلق دارند که هیچ‌یک از آنها شرط نفس به حساب نمی‌آیند، زیرا عرضی که بیش از همه اولویت دارد که شرط نفس باشد، کمالات نفس است. بر این اساس، نفسی که فاقد چنین کمالاتی باشد با بدن هم نباید موجود باشد، زیرا شرط وجودش تحقق ندارد، درحالی که هرگز چنین نیست، زیرا نفس بدون کمال هم موجود است و هیچ‌یک از آنها نمی‌تواند نفس را نابود کند.

پس از بیان دیدگاه شیخ اشراقی در زمینه بقای نفس، اکنون، این پرسش مطرح می‌شود که آیا بقای نفوس انسانی در حیاتی دیگر غیر از حیات بدنی جسمانی است یا به صورت تناسخی است؟

شیخ اشراقی در بسیاری از آثارش به تاسی از مشائیان تناسخ را باطل دانسته با دلایل فراوان آن را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد. (برای نمونه، ر.ک. سهروردی، 1375: 74/3 و 413/1 و 81/4) در حالی که در تلویحات ضمن بیان دلایل طرفین، قضاوت در مسئله را به مجالی دیگر واگذار می‌کند (همان: 85-86) و در مطارحات نیز چنین می‌کند. (همان: 499-500) علاوه بر اینکه ° همان گونه که در ادامه روشن خواهد شد - مشکل اساسی مسئله تناسخ در نگاه شیخ اشراقی در باره نفوس اشقیاء و کسانی است که به تکامل نرسیده‌اند. حال، اگر بتوان مسئله را به گونه‌ای حل و فصل کرد که آنها هم بتوانند به عالم مثال متصل شوند انگیزه‌ای برای اعتقاد به تناسخ باقی نمی‌ماند. براین اساس، مفاد دیدگاه

شیخ اشراقی آن است که نه ضرورت تناسخ قابل اثبات است و نه استحاله آن بلکه مسئله‌ای جدلی‌الطرفین است و دلایل طرفین ضعیف است؛ در نتیجه، عقل در فهم ضرورت یا استحاله آن ناتوان است.

5. ماهیت مرگ در نگاه شیخ اشراق

شیخ اشراقی مرگ را رهایی از زندان تن، صعود از چاه مادیت، رجوع به وطن اصلی و اتصال به عالم برتر (سرعة العود الی الوطن الاصلی و الاتصال بعالم العلوی) (همان: 662/3)، بازگشت به سوی خدا، جدایی از تاریکی‌ها (و لاتجد النفس روح الحیاة الحق الا بعد مفارقة ظلمات البدن) (همان: 83/4) و بهره‌یابی از حیاتی برتر می‌داند.

6. سعادت و شقاوت نفوس

شیخ اشراقی سعادت را نیل به لذت و دوری از آلام می‌داند¹ که در سایه نیل به کمال انسانی حاصل می‌شود و شقاوت نیز گرفتاری در آلام است که با دور ماندن انسان از کمال خویش گریبانگیر انسان می‌شود. شیخ اشراقی این نکته را مسلم می‌گیرد؛ از این رو، همه همت خویش را به مباحث دیگری معطوف می‌نماید که عمدتاً مصداقی است، مانند تبیین کمال نفس انسانی، معنای لذت و الم، تعیین مصداق لذت و الم، تعیین انواع لذت‌ها و مقایسه آنها و مباحث مشابه دیگر. وی بر آن است که بزرگترین لذت برای نفس شهود حق و انوار مجرد و

i. در الواح عمادیه (بند 99-80) و در کلمة التصوف (ب99 و 77) و در اللمحات (بند 48) در مورد لذت و الم مطالبی را گفته که در حکمة الاشراق و المشارع گفته است.

وصول به آنهاست و اصولاً نفس روح زندگی حقیقی را جز پس از مفارقت از تن نمی‌یابد (سهروردی، 1375: ج 2، *الالواح العمادیه*، بند 82) و دردناک‌ترین الم محروم بودن از چنین نعمتی است و ثواب و عقاب همین است. وی در این مورد به آیات متعددی استناد کرده (همان: ج 2، *الالواح العمادیه*، بند 81-83 و ج 4، *کلمة التصوف*، بند 40-41) و بر آن است که عذاب نفس که همان دوری از مبدع خویش است به صورت انتقام‌جویی منتقم خارجی نیست بلکه نفس با جهل مرکب و صفات ناپسند حامل عذاب خویشتن خواهد بود.

7. سرنوشت نفوس انسانی پس از مرگ

تا کنون بحث‌هایی را به انجام رساندیم که تصویر ما را از نگاه شیخ اشراقی به مسئله معاد دقیق‌تر کرد. اکنون، با توجه به مباحث گذشته، گوییم: وی درباره سرنوشت انسان‌ها پس از مرگ بر آن است که نفوس انسانی بر اساس کردار خویش از نظر سرنوشت در چند دسته قرار می‌گیرند. شیخ اشراقی در این موضوع در کتاب‌های خود به صورت متفاوت سخن گفته است. ما در اینجا تنها به مطالب دو منبع اشاره می‌کنیم. پیش از پرداختن به دسته‌بندی‌هایی که شیخ اشراقی در این زمینه ارائه کرده، تذکره‌ی مطلب در ضمن یک مقدمه ضروری به نظر می‌رسد.

7-1. عوالم چهارگانه

سهروردی در آثار خویش بر وجود عوالم چهارگانه تأکید می‌کند و دلایلی عقلی، نقلی و شهودی بر این مدعا اقامه می‌کند. با پذیرش عوالم چهارگانه، دیدگاه شیخ اشراقی در زمینه معاد سامان می‌یابد. از نگاه وی عوالم چهارگانه عبارت‌انداز:

1. عالم عقل
2. عالم اشباح مجرده (عالم مثال مشتمل بر صور معلق مستنیره و مظلّمه)
3. دو برزخ علوی و سفلی (عالم افلاک و عناصر)
4. انوار مدبره (نفوس فلکی و انسانی). (سهروردی، 1375: 233/2)

2-7. نقش شوق، عشق و محبت در پیوستن به عالم انوار
راه رسیدن به عالم انوار ابعادی دارد که بعد اولش شوق به عالم انوار و عشق و محبت به آن است. تا زمانی که انسان گرفتار عالم طبیعت است و اشتغالات عالم ماده او را به خود مشغول می‌کند، از عالم انوار غافل است ولی اگر شواعل مادی او را به خود مشغول نکند، اشتیاق او به عالم انوار بیش از اشتیاقش به عالم ماده خواهد بود. بر این اساس، هر قدر نورانیت او بیشتر شود عشق و محبت او به نورالانوار بیشتر می‌شود و اگر نفوس و انوار متصرفه به اوج قدرت خویش برسند، هیچ‌یک از جذبات مادی حاجب و مانع آنها از افق نوری نخواهد شد.
(همان: 223/2)

3-7. نقش قهر و غلبه بر ابدان مادی در پیوستن به عالم انوار
بعد دوم در رسیدن به عالم نور قهر و غلبه بر برازخ و ابدان مادی است. بر این اساس، نفوسی که بر جواهر غاسق (ابدان مادی) و گرایشات و تمایلات مادی غلبه پیدا کنند و عشق به عالم ماده و ظلمات برزخ عنصری آنان را از عشق به عالم نور باز ندارد، ملکه اتصال به عالم عقل و مجرد محض را تحصیل کرده، به این عالم متصل می‌شوند، بدون اینکه وارد صیاصی و ابدان دیگر شوند. (همان: 224/2)

4-7. راهکار اتصال به عالم انوار

راهکار شیخ اشراقی برای نیل به کمال انسانی دو چیز است:
 اول. خودشناسی، جهان‌شناسی نور و ظلمت و شناخت ترتیب هستی
 دوم. به کارگیری قوه غضبیه و شهویه بر اساس نظریه اعتدال. (همان:
 446-555/2)

5-7. برترین لذتها و بدترین دردها
 شیخ اشراقی برترین لذتها را همان لذاتی می‌داند که انسان با رسیدن به عالم
 عقل به آن نایل می‌شود و، در مقابل، درناک‌ترین دردها تعلق به عالم ماده و
 چسبیدن و دلبستگی به آن می‌داند که پاکان هرگز خود را گرفتار آن نکرده‌اند.
 (همان: 224/2)

6-7. برتری لذتهای عالم انوار
 لذت عالم انوار برتر از لذت‌های عالم ماده است که عالم ظلمت و تاریکی -
 هاست. (همان: 227/2)

7-7. آثار اتصال به عالم نور
 شیخ اشراقی در آثار خویش به لذتها و مقامات و برکاتی می‌پردازد که برای
 نفوس در نیل به عالم نور وجود دارد. وی در مجموع به لذتها و برکات ذیل
 اشاره می‌کند:

1. خلاصی از صیصیه (بدن) انسانی
2. بهره‌مندی از اشراقیات بی‌واسطه و باواسطه نامتناهی نورالانوار
3. بهره‌مندی از اشراقیات عقول قاهره و انوار مجرده
4. بهره‌مندی از اشراقات انوار اسپهبدی (نفوس) پاک نامتناهی که به مرتبه

عالم عقل و نفوسی که به عالم مثال رسیده‌اند

5. بهره‌مندی از لذت نامتناهی؛
6. بهره‌مندی دوجانبه از انوار اسفهبندی دیگری که پیش از او با مرگ به عالم عقل رسیده‌اند و بهره‌مندی آنها از نور وی و تشکیل داویر نوری
7. اتحاد عقلی با عقول دیگر. (همان: 228/2)
8. تبدیل شدن برخی از نفوس به عقول مجرده. (همان: 236/2)
9. توانمندی در ایجاد صورت‌ها و مثال‌های غذاهای لذیذ، صورت‌ها و اشکال زیبا، و شنیدنی‌های گوشنواز و امثال آن و لذت بردن آنها در عالم مثال
10. جاودانگی در عالم مثال برای نفوسی که به آن باریافته‌اند
11. تبدیل شدن برخی از نفوسی که به عالم مثال باریافته‌اند به فرشتگان. ناگفته پیداست که برخی از این آثار مشترک، برخی از آنها ویژه عالم عقل و برخی دیگر ویژه عالم مثال است. (همان: 336/2)
- شیخ اشراقی معتقد است که نفس مدبره، پس از نیل به عالم مثال، در ادامه، به عالم عقول مجرده قاهره ملحق می‌شود، (همان) که بعدها در فلسفه ملاصدرا هم بر اساس حرکت جوهری به اثبات می‌رسد. (همان: 236/2)

7-8. ماهیت اتحاد با عالم عقول

سهروردی در تبیین جایگاه گروهی از نفوس به اتحاد آنان با عقول می‌پردازد و آن را به نوع اتحاد عقلی و تنها در حد استغراق و محو شدن در دیگری می‌داند که دیگر خود را نمی‌بیند بلکه خود عقل است، چنان‌که وقتی در بدن است؛ چون

بدن مظهر او است گمان می‌کند خودش همان بدن است، در حالی که بی‌شک خودش همان بدن نیست. (همان: 228/2)

سهروردی در ادامه بحث از اتحاد عقلی به این نکته اشاره می‌کند که وحدت شخصی و تشخیص هر نفس در عالم عقل باقی می‌ماند. (همان: 228/2-229)

9-7. ماهیت عذاب

شیخ اشراقی در موارد متعددی به نوع عذابی که برای اشقیاء وجود دارد اشاره می‌کند که مهم‌ترین آنها عذاب به جهل مرکب و گرفتاری در ظلمات است، به گونه‌ای که هم از نور حسی محروم می‌شود، چون از عالم ماده فاصله گرفته است، و هم از عالم نور محروم است، چون شوقی به آن ندارد. از این رو، اشقیای گرفتار ظلمات گرفتار دردهای شدید می‌شوند. (سهروردی، 1379: 99-100)

8. سرنوشت نفوس انسانی

با توجه به مطالب مذکور می‌توان درک درستی از سخن شیخ اشراقی داشت که در کتاب حکمة الاشراقی نفوس را در سه دسته می‌گنجاند، هر چند در برخی از آثارش دسته‌بندی‌های دیگری نیز ارائه می‌کند. (ر.ک. سهروردی، 1375: 74/3 و 444-636 و 74-70/3)

8-1. طاهرین و مقربین (اتصال به عالم عقول)

دسته اول پاکان و مقربانی هستند که بدون هیچ‌گونه تناسخی مستقیماً به عالم نور منتقل می‌شوند و حتی اگر هم تناسخی در کار باشد، برای این گروه نخواهد بود؛ پاکان کسانی هستند که نفوس آنان بر جواهر غاسق (ابدان مادی) و گرایشات و تمایلات مادی غلبه پیدا می‌کند و عشق به عالم ماده و ظلمات برزخ

عنصری آنان را از عشق به عالم نور باز نمی‌دارد؛ اینها کسانی هستند که با تحصیل ملکه اتصال به عالم عقل و مجرد محض به این عالم متصل می‌شوند، بدون اینکه وارد صیاصی و ابدان دیگر شوند. (همان: 224/2)

شیخ سهروردی عامل نیل به عالم عقل و نور محض را شوق به عالم نور می‌داند (همان) که دل‌های پاکان و مقربان سرشار از چنین شوقی است.

سهروردی، در ادامه، با توجه به معنای لذت و الم، به مطلب پنجم اشاره می‌کند که، بر اساس آن، برترین لذت‌ها لذاتی است که انسان با رسیدن به عالم نور به آن نایل می‌شود و، در مقابل، درناک‌ترین دردها تعلق به عالم ماده و چسبیدن و دل بستگی به آن است که پاکان هرگز خود را گرفتار آن نکرده‌اند. (همان) بر این اساس، شوق به برازخ مظلّمه که همان عالم ماده است نمی‌تواند لذت‌بخش باشد بلکه دردآفرین است. (همان)

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که اگر منشأ دردها تعلق به عالم ماده و چسبیدن و دل بستگی به آن باشد، پس اهل دنیا و فریفتگان به آن نباید هیچ لذتی در این دنیا حس کنند بلکه باید همیشه گرفتار درد و رنج باشند، در حالی که چنین نیست.

شیخ اشراقی در پاسخ می‌گوید: واقعیت همین است ولی سُکر عالم طبیعت سبب می‌شود که دردها فهمیده نشود؛ مانند انسان مست که دردها را نمی‌فهمد. (سهروردی، 1375: 224/2-555)

سهروردی، با استفاده از مطلب دوم، سوم و چهارم، به دو قوه شهوت و

غضب می‌پردازد و لذت و الم آن دو را در نیل نفس به کمال آن دو می‌داند؛ کمال قوه غضبیه آن است که نفس حق قهرش را نسبت به ماتحت خود و ظلمات غواسق مادی و بدنی ادا کند و کمال قوه شهویه آن است که نفس حق محبتش را نسبت به مافوق ادا کند به اینکه محب و عاشق مافوق و عالم نور باشد. این معنا زمانی برای انسان حاصل می‌شود که خویش را و عالم نور و معاد را خوب بشناسد، امری که اشقیاء از آن بی‌بهره‌اند، زیرا با غفلت از عالم نور قهرشان را نثار آن می‌کنند و عشق خویش را نثار ظلمات غواسق می‌کنند. (همان: 555/2)

به نظر شیخ اشراقی، راهکار عملی نیل به کمال قوه غضبیه و شهویه رعایت اعتدال است، اعتدالی که در قانون طلایی ارسطو بر آن تأکید شده است. شیخ اشراقی، با اشاره به مطلب هفتم، به لذت‌ها و مقامات و برکاتی که برای نفوس در نیل به عالم عقل وجود دارد می‌پردازد، مانند بهره‌بی واسطه یا باواسطه از اشراقات نامتناهی که درخشش از نورالانوار، عقول قاهره و انوار پاک انوار اسپهبدی دیگری است که به صورت حلقه‌های نوری از نور یکدیگر بهره می‌گیرند. (همان: 226/2) نفس مدبره در ادامه به جایی می‌رسد که خودش جزو عقول قاهره می‌شود. (همان)

سهروردی با استفاده از مطلب پنجم و ششم به مقایسه لذت‌های عالم ماده با لذت‌های عالم نور می‌پردازد و به برتری لذایذ اخروی تصریح می‌کند (1375: 227/2)، لذتی که در سایه اتحاد با عالم عقول حاصل می‌شود؛ (همان: 228/2) البته وحدت شخصی و تشخیص هر نفس نیز در عالم عقل باقی می‌ماند. (همان: 229-228/2)

2-8. متوسطین و زهاد (اتصال به بخش مستنیرة عالم مثال)

دسته دوم متوسطین و زهاد اهل عمل هستند که در علم به درجه گروه اول نیستند؛ از این رو، به عالم مثال منتقل می‌شوند و به جهت مستنیرة عالم برزخ تنعم می‌یابند؛ با این حساب، آنان نیز مستقیماً به عالم نور می‌رسند، هرچند مرتبه این عالم پایین‌تر از عالم عقل است.

نفوسی که به این مرتبه می‌رسند قدرت بر تولید مثال‌ها و صور مثالی دارند. از این رو، آنها می‌توانند غذاهای لذیذ، صورت‌ها و اشکال زیبا، و شنیدنی‌های گوشنواز و امثال آن را به دلخواه خویش حاضر کنند و از آنها لذت ببرند.

نکته دیگری که درباره این گروه مطرح است این است که به اعتقاد شیخ اشراقی آنان همیشه در این عالم باقی خواهند ماند، چون به برازخ علوی که همان ابدان فلکی هستند علاقه دارند و آنها نیز خالد و جاویدان هستند. بنابراین، آنها هرگز از عالم مثال جدا نمی‌شوند (همان: 229/2-200) هرچند شارح حکمة الاشراقی، قطب‌الدین شیرازی، همانند اخوان الصفا، بر آن است که نفوس پس از طی مراتب عالم مثال به مرتبه عقل هم می‌رسند.

چنان‌که مذکور شد، شیخ اشراقی معتقد است که برخی از نفوس به فرشتگان و ملائک تبدیل می‌شوند، هم‌چنان‌که برخی از نفوسی که به عالم عقل راه یافته‌اند به عقول قاهر تبدیل می‌شوند. (همان: 234/2-535)

3-8. اهل شقاوت (اتصال به بخش ظلمانیة عالم مثال) اشقیا به بخش مُظلمه عالم مثال انتقال می‌یابند و از آن بهره می‌برند. البته، بهره‌بردن از عالم ظلمانی جز عذاب و بدبختی نیست؛ بدین نکته نیز توجه شود که اشقیا در صورت درست بودن تناسخ، ابتدا به ابدان حیوانات وارد می‌شوند و، در نهایت، وارد عالم مثال می‌شوند. پس ورود به عالم مثال حتمی است - خواه تناسخی در کار باشد خواه نباشد. (همان: 200/2)

البته هم‌چنان که شیخ اشراقی تصریح می‌کند عالم مثال غیر از عالم مُثل افلاطونی است. (همان: 200/2-231)

آنچه تا کنون گفته شد نظر نهایی شیخ اشراقی بود که در کتاب «حکمة-الاشراقی» به آن اشار فرمود. اما وی در کتاب‌های دیگر، مانند «یزدان شناخت»، نخست با ذکر اهمیت بحث به دو جنبه مادی و مجردِ نفس و پیوند آن با بدن و پیوندش با عالم بالا اشاره می‌کند. سپس، کمال علمی نفس را تعیین می‌کند که همان شناختن واجب تعالی، جواهر روحانی و جواهر جسمانی است که با آن نفس انسانی با فرشتگان همسان می‌شود. پس از این، به کمال عملی نفس اشاره می‌کند و آن را جدایی از همه علایق بدنی نفس می‌داند و در ادامه با توجه به این مقدمه نفوس انسانی را بر حسب تحصیل کمالات علمی و عملی و حالاتی که پیدا می‌کنند، پس از مفارقت، به چند گروه تقسیم می‌کند. (همان: 74/3 و 636-444؛ و نیز ر.ک. همان: 70/3-74)

9. معاد جسمانی

معاد جسمانی از دیرباز مورد نزاع متکلمان و فلاسفه بوده است؛ متکلمان آن را اثبات می‌کردند ولی فلاسفه در این باره همنوا نبودند؛ برخی از آنها تنها از

روی تعبّد آن را پذیرفته‌اند و برخی نیز معنای خاصی از آن اراده کرده‌اند. از جمله کسانی که با ارائه معنای خاص از آن سخن گفته شیخ اشراقی است. وی در کتاب حکمة الاشراق در پایان بحث معاد آن را در حدّ اجسام و صور مثالی می‌داند و می‌گوید: آنچه از بعث اجساد مطرح است در همین عالم مثال و به شکل صورت‌های مثالی و صور معلقه شکل می‌گیرد و حتی مواعید و معجزات انبیا و اشباح ربانی، بسان اینکه جبرئیل به صورت دحیه کلبی درآمده، همه به صورت مثالی است. این راه حلّ بعدها در ملاصدرا بسط می‌یابد. (و هذا العالم المذكور نسیمه عالم الأشباح المجردة و به تحقق بعث الاجساد و الأشباح الربانية و جميع مراعی النبوة. (همان: 3/234-535)

البته ممکن است مراد وی از بعث اجساد همان معجزه حضرت عیسیٰ[ؑ] در زنده کردن مردگان یا جریان عَزیر پیامبر باشد که اگر هم چنین احتمالی پذیرفته شود، در معاد جسمانی نیز تصویر دیگری از کلمات شیخ اشراقی به دست نمی‌آید.

نتیجه‌گیری

از نگاه شیخ اشراقی، جایگاه بحث معاد در مباحث علم‌النفس اشراقی او است؛ بدون شناخت صحیح از نفس امکان ارائه تصویر دقیقی از معاد ناممکن است، مباحثی از قبیل ماهیت و هویت نوری و تجردی نفس انسانی، چگونگی پیدایش آن، جایگاه آن در نظام نوری، نحوه بقا و جاودانگی نفس و، در نهایت، سرنوشت نفوس انسانی. بر این اساس، علم حضوری نفس به خویش دلیل بر آن است که هویتش نوری است، نفس انبیت محض و وجود صرف است و حتی فاقد ماهیت جنسی و فصلی است. شیخ اشراقی از حقیقت نفس ناطقه، همانند

نفوس فلکی، تحت عنوان «نور اسفهد» یا «اسپهد ناسوت» نام برده است که از وطن اصلی خود، عالم نور، فرود آمده و در چاه ظلمت عالم ماده زندانی شده است و با رهایی از آن به عالم نور بازمی‌گردد. نفس با وجود اینکه از سنخ عالم ملکوت است ولی حدوثش با حدوث بدن است و پیش از بدن آفریده نشده است. البته، نفس در حدوثش جسمانی نیست بلکه از ابتدای پیدایش مجرد است، هرچند با بدن و ابزار مادی کار می‌کند.

شیخ اشراقی، بسان سایر حکمای اسلامی، نفوس انسانی را پس از مرگ جاودان می‌داند؛ وی بر آن است که نفس از طرفی ماده و محل ندارد تا ضدی داشته باشد که آن را نابود سازد و مبدأ و خالق آن نیز موجودی مجرد و دائمی است که به بقای او نفس هم باقی می‌ماند. شیخ اشراقی، بسان مشائین، بقای انسان‌ها را بدون بدن و با وجود تجردی‌اش می‌داند، هر چند درباره برخی از انسان‌ها با تردید می‌گذرد، به گونه‌ای که گویا تکامل آنها باید در ضمن ابدانی مادی و به صورت تناسخ نزولی باشد تا در ادامه به تجرد برسند و به عالم برزخ منتقل شوند. با این حال، واقعیت این است که وی در این باره به رأی قاطع نمی‌رسد و مسئله را جدلی‌الطرفین می‌داند.

شیخ اشراقی مرگ را رهایی از زندان تن، صعود از چاه مادیت، رجوع به وطن اصلی، اتصال به عالم برتر، بازگشت به سوی خدا، جدایی از تاریکی‌ها و بهره‌یابی از حیاتی برتر می‌داند. وی سعادت را نیل به لذت و دوری از آلام می‌داند که در سایه نیل به کمال انسانی حاصل می‌شود و شقاوت را نیز گرفتاری در آلام می‌داند که با دور ماندن آدمی از کمال خویش گریبانگیرش می‌شود. وی بر آن است که نفس روح زندگی حقیقی را جز پس از مفارقت از تن نمی‌یابد.

در آن حال، بزرگترین لذت شهود حق و انوار مجرد و وصول به آنها است و دردناک‌ترین الم محروم بودن از چنین نعمتی است؛ ثواب و عقاب همین است. نفوس انسانی بر اساس کردارِ خویش از نظر سرنوشت در چند دسته قرار می‌گیرند:

دسته اول پاکان و مقربانی هستند که مستقیماً به عالم نور منتقل می‌شوند کسانی که نفوس آنان بر جواهر غاسق (ابدان مادی) و گرایشات و تمایلات مادی غلبه پیدا می‌کند و عشق به عالم ماده و ظلمات برزخ عنصری آنان را از عشق به عالم نور باز نمی‌دارد. بلکه با مدیریت عقل بر دو قوه شهویه و غضبیه عمل می‌نمایند و با اشتیاق به عالم نور، که در وجود آنها موج می‌زند، به عالم عقل و نور محض نایل می‌شوند و از لذت حضور در محضر نورالانوار، عقول قاهره و انوار اسپهبدی دیگر بهره می‌برند.

دسته دوم متوسطین و زهاد اهل عمل هستند که در مرتبه علم به درجه گروه اول نیستند. از این روست که آنها به عالم مثال منتقل می‌شوند و به جهت مستنیره عالم برزخ تنعم می‌یابند؛ با این حساب، آنان نیز مستقیماً به عالم نور می‌رسند و در آن جاودانه خواهند ماند، هرچند مرتبه این عالم پایین‌تر از عالم عقل است. آنان با قدرت بر ایجاد صور مثالی می‌توانند غذاهای لذیذ، صورت‌ها و اشکال زیبا، و شنیدنی‌های گوشنواز و امثال آن را به دلخواه خویش حاضر کنند و از آنها لذت ببرند.

دسته سوم اشقیاء هستند که به بخش مظلّمه عالم مثال انتقال می‌یابند و از آن بهره می‌برند. البته بهره‌بردن از عالم ظلمانی جز عذاب و بدبختی نیست. البته، در صورت درست بودن تناسخ ابتدا به ابدان حیوانات وارد می‌شوند و، در نهایت،

وارد عالم مثال می‌شوند. پس ورود به عالم مثال حتمی است - خواه تناسخی در کار باشد خواه نباشد.

شیخ اشراقی با ارائه معنای خاصی از معاد جسمانی بر آن است که انسان‌ها در عالم مثال و به شکل صورتهای مثالی و صور معلقه محشور می‌شوند و حتی مواعید و معجزات انبیا و اشباح ربانی نیز این‌گونه ظاهر می‌شوند.



منابع

- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی، *رساله هیاکل النور*، متن عربی ترجمه کهن فارسی، تصحیح و مقدمه محمد کریمی زنجانی اصل، نشر نقطه، 1999 ش.
- _____، *مجموعه مصنفات (التلویحات)* ج 1، به تصحیح و تحقیق هنری کرین و سیدحسین نصر و نجفقلی حبیبی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1555 ش.
- _____، *مجموعه مصنفات (کتاب المشارع و المطارحات)* ج 1، به تصحیح و تحقیق هنری کرین و سیدحسین نصر و نجفقلی حبیبی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1555 ش.
- _____، *مجموعه مصنفات (حکمة الاشراف)* ج 2، به تصحیح و تحقیق هنری کرین و سیدحسین نصر و نجفقلی حبیبی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1555 ش.
- _____، *مجموعه مصنفات (اعتقادات الحکما)* ج 2، به تصحیح و تحقیق هنری کرین و سیدحسین نصر و نجفقلی حبیبی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1555 ش.
- _____، *مجموعه مصنفات (پرتونامه)* ج 3، به تصحیح و تحقیق هنری کرین و سیدحسین نصر و نجفقلی حبیبی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1555 ش.
- _____، *مجموعه مصنفات (الالواح العمادیه)* ج 3، به تصحیح و تحقیق هنری کرین و سیدحسین نصر و نجفقلی حبیبی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1555 ش.
- _____، *مجموعه مصنفات (رساله الابراج)* ج 3، به تصحیح و تحقیق هنری کرین و سیدحسین نصر و نجفقلی حبیبی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1555 ش.
- _____، *مجموعه مصنفات (هیاکل النور)* ج 4، به تصحیح و تحقیق هنری کرین و سیدحسین نصر و نجفقلی حبیبی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1555 ش.
- _____، *مجموعه مصنفات (یزدان شناخت)* ج 3، به تصحیح و تحقیق هنری کرین و سیدحسین نصر و نجفقلی حبیبی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1555 ش.

- _____ مجموعه مصنفات (کلمة التصوف) ج 1، به تصحیح و تحقیق هنری کرین و سیدحسین نصر و نجفقلی حبیبی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1555 ش.

